

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاه و نهم، زمستان ۱۳۹۹: ۱۲۶-۹۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل عناصر مفهومی هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم هجری

مرتضی حیدری*

چکیده

در این پژوهش نویسنده با یاری گرفتن از مبانی معنی‌شناسی مفهومی به استخراج مؤلفه‌های معنایی نشان‌دار شده برای مفهوم هنر در شعر قرن ششم پرداخته و با نگاهی انتقادی و ویرایشی به سازه‌های شناسانده شده برای معنی‌شناسی مفهومی، به بازبینی این سازه‌ها و کاربردشناسی آنها در پژوهش‌های زبانی و ادبی روی آورده است. پس از دسته‌بندی مؤلفه‌های معنایی در حوزه‌های هم‌بسته با هر مؤلفه، پانزده حوزه معنایی گوناگون برای مفهوم هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم به دست آمده است. حوزه‌های معنایی زبان ادبی، حکمت عملی، مدح، زیبایی‌شناسی، صنعت، اخلاق و خلق و خوی، نقد اجتماعی، جنگ، انسان‌شناسی، جانورشناسی، دین، کیهان‌شناسی، زیست‌بوم‌شناسی، عرفان و عشق حوزه‌هایی هستند که به ترتیب گستردگی دامنه، مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر را دربر گرفته‌اند. در حوزه زبان ادبی، پدیدارهای متنوع هستی‌شناختی با ابزارهای تشبیه و استعاره کنایی کارمایه تصویرسازی شاعرانه قرار گرفته‌اند. در حوزه معنایی مدح، هنر ویژگی ممدوح، بازبسته وی و ناتوان در برابر وی گزارش شده است. مؤلفه‌های گردآمده در حوزه زیبایی‌شناسی نشان می‌دهد شعر قرن ششم زمینه‌ساز گفتمان زیبایی‌شناسی بوده است. حوزه معنایی صنعت نیز از فنون و حرفه‌های گوناگونی برساخته شده است. خصایل فردی و اجتماعی در حوزه معنایی اخلاق و خلق و خوی گرد آمده‌اند. ناکامروایی شاعران قرن ششم از هنر خویش، حوزه

معنایی نقد اجتماعی را مفهوم‌گذاری کرده است. جنگاوری و ویژگی ابزار جنگی نیز برای مفهوم هنر نشانه‌گذاری شده است. هنر همچنین در حوزه انسان‌شناسی مَلک‌ه‌ای انسانی برشمرده شده و با وجود این، ویژگی جانوران گوناگون نیز دانسته شده است. خداشناسی و دین و لازمه نشان‌داری دین نیز برای هنر مفهوم‌گذاری شده است. سرانجام هنر ویژگی جهان و اجرام کیهانی گزارش شده و با مؤلفه‌های متفردی از زیست‌بوم‌شناسی، عرفان و عشق مفهوم‌دار شده است. یافته‌های پژوهش نشان‌می‌دهد هنر در چهارچوب مطالعاتی اشاره شده، مفهومی بسیار فراگیر و خلاف پنداشت‌های متعارف امروز دارد.

واژه‌های کلیدی: معنی‌شناسی، معنی‌شناسی مفهومی، مؤلفه‌های معنایی، مفهوم هنر، شعر قرن ششم.



کلیات پژوهش

مقدمه

معنی‌شناسی مفهومی نظریه‌ای است که از سال ۱۹۷۲ میلادی در آثار «ری جکندوف»^۱ تا سال‌های پایانی قرن بیستم در تحول و تکامل بوده است (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۰۳ - ۱۰۲). یکی از کاربردی‌ترین رویکردها در مطالعه مفهوم واحدهای واژگانی زبان، رویکرد مفهوم‌شناسی^۲ بر پایه طرح مؤلفه‌های معنایی^۳ و گردآوردن این مؤلفه‌های معنایی در حوزه‌های معنایی^۴ هم‌بسته با آنها است.

مفهوم هنر از بنیادی‌ترین مفاهیم علوم انسانی و فلسفه هنر بوده و از دیرباز درباره آن به تفصیل گفت‌وگو شده است. افلاطون هنر را صنعت و مهارت می‌داند و مهارت را به مهارت ساختن و کسب‌وکار بخش می‌کند (Plato, 1997: Sophist, 265 – 266; Statesman, 299 d, e). ارسطو هنر را یکی از گونه‌های شناخت می‌داند که بر پایه آنها حقیقت با تأیید و تکذیب چیزها بر جان آدمی روی می‌نماید (Aristotle, 1995: Nicomachean Ethics, Book VI, 1139b, par. 3, p. 3862). در قرون وسطی، مرزهای میان هنرهای زیبا و حرفه‌ها و هنرهای کاربردی، اندکی متمایزتر شد و در دوران رنسانس، نظام هنرهای زیبا پی‌ریزی شد. سرانجام در قرن هجدهم، نویسندگان فرانسوی دایره‌المعارف (مانند دیدرو^۵ و دالامبر^۶)، علم، هنر و حرفه را از یکدیگر تفکیک کردند (سوانه، ۱۳۹۱: ۱۲۵). گفتمان هنر در زبان فارسی، گفتمانی برگرفته از اندیشه‌های نظریه‌پردازان و فیلسوفان بنام هنر بوده است.

بیان مسئله

مفهوم هنر در زبان فارسی، دریافتی از آرای اندیشمندان انیرانی بوده و واژه هنر در تہی‌مایگی نظریه‌پردازان و نظریه‌سنجی علمی در ایران از یک‌سو و آسان‌پنداری مفهوم هنر در متون ادب فارسی از سوی دیگر، انگیزشی بایسته برای مطالعه مفهوم هنر در

1. Ray Jackendoff
2. conceptology
3. semantic features
4. semantic features
5. Denis Diderot
6. Jean le Rond d'Alembert

کهن میراث زبان و ادبیات فارسی ایجاد نکرده است. از همین روی بهره‌گیری از نظریه‌ای کاربردی برای مطالعه مفهوم هنر در متون زبان و ادبیات فارسی، موضوعی است که پژوهش‌های متعددی را ایجاد می‌کند.

نوع، روش و چهارچوب نظری پژوهش

این جستار ماهیتی بنیادی و کاربردی دارد؛ زیرا پس از مطالعه فراگیر آرای زبان‌شناسان ایرانی و آیرانی درباره معنی‌شناسی مفهومی با رویکرد طرح مؤلفه‌های معنایی، بنیادهای این رویکرد مفهومی‌شناسی در سامانه‌ای کاربردی گردآوری شده و با یاری گرفتن از این رویکرد، مفهوم هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم بررسی و ارزیابی شده است. چهارچوب مطالعاتی پژوهش سروده‌های شاعران قرن ششم هجری است؛ از همین روی دیوان‌ها و منظومه‌های شاخص قرن ششم هجری برای جامعه آماری پژوهش، نمونه‌گیری شده‌اند. ابیاتی از شاعران که در آنها واژه هنر در شبکه روابط مفهومی قرار گرفته است، همگی مطالعه شده‌اند. در پیکره پژوهش نیز برای بازنمودن روش تحلیلی نویسنده، بیت‌های نیازمند گزارش ارزیابی شده‌اند و به برخی دیگر از بیت‌ها تنها ارجاع داده شده است. سرانجام همه مؤلفه‌های معنایی استخراج‌شده برای مفهوم هنر در جدولی تمام‌ما ارائه شده‌اند. روی هم‌رفته، هشت شاعر و پانزده دیوان و منظومه قرن ششم هجری (با تفکیک اقبال‌نامه و شرف‌نامه در پنج گنج نظامی)، پارامتر و آماره این پژوهش قرار گرفته‌اند.

پیشینه پژوهش

معنی‌شناسی مفهومی بر پایه مؤلفه‌های معنایی، دارای بنیادهای نظری گسسته‌ای در آرای زبان‌شناسان ایرانی و جهانی است و تاکنون پیکره منسجمی برای بهره‌برداری کاربردی نیافته است. مفهوم هنر نیز در متون زبان و ادبیات فارسی چندان مطالعه نشده و تنها دهخدا در لغت‌نامه (ذیل سرواژه هنر) و ناتل‌خانلری در کتاب «شعر و هنر»، با آوردن شاهدهایی از متون ادب فارسی مفاهیمی از هنر را -بی‌آن‌که طرحی برای مطالعه مفهوم هنر داشته باشند- با رویکردی کل‌نگرانه شناسانده‌اند (دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل هنر؛ ناتل

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این پژوهش در شناساندن بنیادهای معنی‌شناسی مفهومی با طرح مؤلفه‌های معنایی، دسته‌بندی این بنیادهای نظری و پیش‌نهادن روش کاربردی این سامانه نظری برای توسعه و ترویج آن در مفهوم‌پژوهی است. همچنین بازنمودن مفهوم هنر در متون منظوم قرن ششم به روشی سنجش‌پذیر دیگر ضرورت و هدف این جستار است. از همین‌روی، این پژوهش جایگاه ویژه‌ای در دانش معنی‌شناسی مفهومی و مطالعات هنر می‌تواند داشته باشد.

تبیین چهارچوب نظری پژوهش^(۱)

بنیادهای نظریه معنی‌شناسی مفهوم‌شناسی

نظریه معنی‌شناسی مفهومی دارای چهار شاخصه بنیادین است که بر پایه آنها ارزش مطالعاتی کاربردی پیدا می‌کند. این بنیان‌های چهارگانه نظری ابزارهای کاربردی سودمندی را فراهم می‌سازد:

مؤلفه معنایی^۱

مؤلفه معنایی «یک کمینه عنصر تبیین‌گر از معنای یک واژه است که سازه معنایی^۲ نیز نامیده می‌شود؛ برای نمونه واژه «دختر» با مؤلفه‌هایی مانند «جوان»، «مؤنث» و «انسان» تحلیل می‌شود» (Crystal, 2008: 427). تحلیل مؤلفه معنایی یک واژه، تجزیه شدن مفهوم آن واژه به ریزمؤلفه‌های معنایی سازنده آن است. (Leech, 1985: 89; Lyons, 1995: 116; Bussmann, 2006: 219 – 220). تحلیل مفاهیم از طریق مؤلفه‌های معنایی، تحلیل مؤلفه‌ای نامیده می‌شود. ... مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم را نشان‌های^۳ آن مفهوم می‌نامند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۱۲). مؤلفه‌های معنایی، صفات و ویژگی‌های مصداق‌ها و مفهوم‌ها هستند که از بافت درون‌زبانی یا برون‌زبانی استنباط می‌شوند. تحلیل مؤلفه‌ای، در اساس «ابزارهای سیستماتیک و سودمندی را برای زبان‌شناسان در بازنمودن روابط مفهومی برقرار شده میان واژگان زبان‌ها، فراهم می‌کند» (Lyons, 1995:)

1. semantic feature
2. semantic component
3. marks

114). در تحلیل مؤلفه‌ای این نکته بسیار کارگشا را در پیش چشم باید داشت که «برخی از واژه‌ها ... محمول دو موضعی‌اند؛ یعنی ... به روابطی ارجاع می‌دهند که میان دو چیز برقرار است. ... تجزیه مؤلفه‌های مفهومی باید گزارشی از جهت‌مندی رابطه‌های مفهومی را داشته باشد» (Lyons, 1995: 113). لاینز سپس تأکید می‌کند که برای نشان دادن مفهوم واژه‌های دارای معنای مشخص ناگزیر از شناساندن ساختاری سلسله‌مراتبی هستیم که نشان‌دهنده ساخت نحوی محتوای گزاره‌ای جمله‌ها باشد (Lyons, 1995: 113). مجموعه مؤلفه‌های معنایی در یک حوزه معنایی گرد می‌آیند؛ برای نمونه همه مؤلفه‌های معنایی تجزیه‌شده از مفهوم جفت‌واژه‌های «زن/مرد» و «پسر/دختر» که همگون هم نیستند، در حوزه معنایی «نژاد انسان» جای می‌گیرند (Leech, 1985: 89).

حوزه معنایی^۱

حوزه‌های معنایی، کلان‌ترین طبقه از مؤلفه‌های برآمده از مصداق‌ها و مفاهیم هستند که ساحات شناختی گوناگون از معانی و مفاهیم را در یک فرهنگ و زبان، دسته‌بندی می‌کنند (Crystal, 2008: 429، صفوی، ۱۳۸۴: ۵۱). گردآوری و دسته‌بندی مفاهیم در یک سیستم فراگیر که مؤلفه‌های بومی کمتر و مؤلفه‌های جهانی بیشتری دارد، طرحی برای نظریه‌های شناخته‌شده در فلسفه ذهن و زبان‌شناسی شناختی شده است (Lakoff, 1987: 68, 134; Searle, 1983: 12 – 13, 42; Searle, 1979: 142 – 143).^(۲)

شرایط لازم و کافی^۲

اصطلاح «شرایط لازم و کافی» هم در معنی‌شناسی فلسفی و هم در معنی‌شناسی منطقی بررسی می‌شود. در معنی‌شناسی فلسفی به مجموعه شرایطی گفته می‌شود که برای توصیف هر مفهوم کاربرد دارد. به زبان ساده‌تر، شرایط لازم و کافی مجموعه اطلاعاتی است که برای درک یک مفهوم بایسته می‌نمایند. در معنی‌شناسی منطقی شرایط لازم و کافی، مجموعه اطلاعاتی است که از طریق آن مصداق مشخصی را در جهان خارج بتوان تشخیص داد. در این نگرش برای تعیین چنین شرایطی از قاعده‌ای نظیر (۱) استفاده می‌شود:

1. semantic field
2. necessary and sufficient conditions

(۱) X مرد است، اگر و فقط اگر Y باشد؛ Y انسان است؛ Y مذکر است؛ Y بالغ است.

به این ترتیب «مرد» باید انسان، مذکر و بالغ باشد و آن چه انسان، مذکر و بالغ است، «مرد» است. مجموعه شرایطی که برای توصیف یک مفهوم، یا تشخیص یک مصداق لازم تلقی می‌شوند، «شرایط لازم» اند و آن شرط یا شرایطی که برای تعیین تقابل نیاز است، «شرایط کافی» به شمار می‌آیند؛ برای نمونه، «انسان بودن»، «مذکر بودن» و «بالغ بودن» برای مفهوم «مرد» شرایط لازم است، ولی برای این که مفهوم «مرد» از مفهوم «زن» متمایز گردد، «مذکر بودن» شرط کافی است (صفوی، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۳).

نشان‌داری و بی‌نشانی

نشان‌داری و بی‌نشانی اجزای یک زوج متقابل را در جایگاه نشان‌دار (دارای چند گونه مؤلفه) و بی‌نشان (بدون هیچ مؤلفه‌ای) ارزیابی می‌کند (Bussmann, 2006: 722). به گفته پالمر، هرگاه میان دو واژه متقابل، یکی از آنها برای پرسش و صحبت درباره مفهوم هردو واژه به کار رود، واژه مذکور بی‌نشان و دیگری نسبت به آن نشان‌دار به شمار می‌رود. ترکیب‌های رایجی مانند «پلومرغ» یا «مرغ‌داری» نشان می‌دهد که مفهوم «مرغ» نسبت به «خروس» بی‌نشان به کار رفته است (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۱-۱۲۳). لیکاف^۱ می‌گوید: «آن واژه‌ای که وجه پایه‌ای شناخت را می‌نمایاند در بافت‌های خنثی به کار می‌رود» (لیکاف، ۱۳۹۵ ج ۱: ۱۱۷). نشان‌داری و بی‌نشانی مفاهیم، با بافت برون‌زبانی (شناسه‌های از پیش‌انگاشته‌شده فرهنگی و اجتماعی) و بافت درون‌زبانی (روابط واحدهای زبانی در زنجیره سخن) مشخص می‌شود. واژه‌های «دانشجو» و «دانش‌آموز» با مؤلفه [± دانشگاه رفتن] در بافت فرهنگی و اجتماعی زبان فارسی از یکدیگر بازشناخته می‌شوند.

گونه‌های روابط مفهومی در معنی‌شناسی مفهومی

پیش از این گفته شد که نشان‌دادن جهت‌مندی روابط مفهومی کارگشای معنی‌شناسی مفهومی است. روابط تنیده‌شده میان واحدهای زبانی یکسان نیست و واژگان یک زبان به شیوه‌های مختلفی معانی و مفاهیم گوناگونی را نمایان می‌کنند.

1. George Lakoff

شمول معنایی^۱

شمول معنایی مفاهیم خاص را با مفاهیم عام‌تر مرتبط می‌کند و رابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان واژگان دارای شمول معنایی برقرار است؛ به‌گونه‌ای که یک واژه شامل، می‌تواند در مرتبه‌ای دیگر زیر شمول مفهومی دیگر باشد (Crystal, 2008: 233). (Brown, 2005: 666).

جزءواژگی^۲

جزءواژگی رابطه میان جزئیات و کلیات را نشان می‌دهد؛ مانند «چرخ» و «ماشین» یا «پا» و «زانو» (Crystal, 2008: 302؛ Brown, 2005: 666؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۲).

عضوواژگی^۳

عضوواژگی رابطه مفهومی میان واژه‌ای را که عضوی از یک مجموعه است، نسبت به آن مجموعه می‌نمایاند. در این باره می‌توان رابطه مفهومی میان واژه عضو «درخت» را نسبت به واژه مجموعه «جنگل» نمونه آورد (صفوی، ۱۳۸۴: ۷۵-۷۶).

واحدواژگی

واحدواژگی رابطه‌ای مفهومی است که میان واحدهای پیشین اندازه‌نما و هسته‌های اسمی برقرار می‌شود (طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۲۷-۲۲۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۳۱۷-۳۱۸)؛ برای نمونه «دسته» و «گل»، «پُرس» و «چلوکباب»، «فروند» و «هوایما» و

در شمول معنایی، جزءواژگی، عضوواژگی و واحدواژگی مؤلفه معنایی آن حالت مرکزی‌ای است که در آن همه اعضای یک گروه، هم‌گرا می‌شوند (لیکاف، ۱۳۹۵: ۱: ۱۵۴). بنابراین مؤلفه معنایی جامع اعضای مجموعه است. اشتراک مجموعه‌ها در یک یا چند ویژگی فراگیر که به نسبتی میان همه اعضا توزیع شده است، ممکن می‌شود. این فصل مشترک مفهومی، مؤلفه معنایی پایه برای مجموعه‌ها به شمار می‌رود (Lyons, 1995: 111).

چندمعنایی^۴

اصطلاح چندمعنایی به یک واحد واژگانی اشاره می‌کند که معانی متفاوتی دارد (Crystal, 2008: 373 - 374). اولمان (Stephen Ullmann) می‌گوید، تغییرهای هم‌زمانی

1. meronymy
2. member-collection
3. portion-mass
4. polysemy

و در زمانی معنی‌ها به شکل چندمعنایی، دوشادوش یکدیگر، زنده می‌مانند (Ullmann, 1963: 37). «انتقال در کاربرد»، «کاربرد ویژه»، «هنرآفرینی» و «تأثیرپذیری از زبان بیگانه» را بر پایه آرای اولمان، دلایلی برای روی دادن چندمعنایی برشمرده‌اند (صفوی، ۱۳۸۴: ۴۷ - ۴۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۱۱-۱۱۷؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵، ج ۱: ۱۹۳). گونه‌ای از چندمعنایی نیز دیده می‌شود که با خنثی‌شدگی مؤلفه‌های معنایی روی می‌دهد؛ برای نمونه هنگامی که واژه «مرد» از مؤلفه‌های [- بلوغ] و [- مذکر] تهی می‌شود، مفهوم عام انسان را پیدا می‌کند (Leech, 1985: 90).^(۳) مفاهیم خواسته‌شده از یک واژه چندمعنا در بافت سخن، مؤلفه‌های آن واژه به شمار می‌روند.

هم‌معنایی^۱

هم‌معنایی به تقریب میان دو یا چندواژه که تلفظ یا املای یکسان دارند، روی می‌دهد (Leech, 1985: 227; Ullmann, 1963: 37). در هم‌معنایی، واژگان هم‌معنا دارای یک یا چند مؤلفه معنایی مشترک هستند؛ برای نمونه واژه‌های «بالغ» (درباره انسان) و «رشدیافته»، به ترتیب در مؤلفه‌های [+ انسان] و [+ بالغ] دارای مرز هم‌معنایی هستند (Leech, 1985: 90). رابطه هم‌معنایی دارای گونه‌های هم‌معنایی مطلق^۲ (Lyons, 1995: 61)، هم‌معنایی بافت مقید^۳ (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۹)، هم‌معنایی تحلیلی^۴ (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)، هم‌معنایی ضمنی^۵ (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۹) و هم‌معنایی تقریبی^۶ (Lyons, 1995: 60) است.

تقابل معنایی^۷

تقابل برای نشان دادن تفاوت‌های کمی (مانند کم/زیاد) یا تفاوت‌های کیفی (مانند سفید و سیاه) واژگان زبان در حوزه ادراکی و شناختی آن واژگان به کار می‌رود. اگرچه تضاد^۸ اصطلاح فنی پذیرفته‌شده‌ای برای تبیین متقابل بودن معنی واژگان قلموسی است، ولی در مقایسه با اصطلاح تقابل کاربرد غیردقیق‌تری دارد (Lyons, 1996, Vol 1: 271, 274).

1. synonymy
2. absolute synonymy
3. context-dependent synonymy
4. analytic synonymy
5. implicational synonymy
6. near synonymy
7. semantic opposition
8. antonymy

تقابل معنایی را به گونه‌های تقابل جهت‌ی^۱ (Lyons, 1996, Vol 1: 281)، تقابل دوسویه / متقارن^۲،^(۴) تقابل صوری^۳ (صفوی، ۱۳۸۴: ۳۶-۳۷)، تقابل ضمنی^۴ (همان: ۳۷)، تقابل مدرج^۵ (Lyons, 1996. Vol. 1: 271؛ لیکاف، ۱۳۹۵، ج. ۱: ۱۳۴)، تقابل مکمل^۶ (Lyons, 1996. Vol. 1: 279 - 280) و تقابل کامل / تضاد^{(۵)۷} بخش کرده‌اند.

مؤلفه‌های معنایی در روابط مفهومی از گونه‌ی تقابل، آن وجه ممیزی است که واژگان متقابل را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ برای نمونه مؤلفه معنایی [+ مذکر] برای «شوهر»، در تقابل مکمل میان «زن» و «شوهر»، نشانه مفارق مفهومی به شمار می‌رود.

تباین معنایی^۸

تباین معنایی رابطه‌ای است که در قلمرو عناصر یک مجموعه از یک حوزه معنایی برقرار می‌شود. واژه‌های متباین «شمال / جنوب»، یا «شرق / غرب» در تقابل جهت‌ی با یکدیگرند. گروه‌های متباینی مانند {چپ / راست / پس / پیش} را در مقوله تباین متقاطر^۹ باید بررسی کرد و تباین خطی^{۱۰} را برای گروه‌هایی چون {شنبه / یکشنبه / ... / جمعه} لحاظ کرد که اعضای آن در تقابل با یکدیگر قرار ندارند (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۱). تباین خطی را بر پایه متقابل بودن یا نبودن عضو نخست و پایانی واژه‌های مجموعه متباین به دو گونه تباین ردیفی^{۱۱} و تباین مدور^{۱۱} می‌توان بخش کرد (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۱؛ Leech, Malmkjær, 2002: 341; 1985: 103).

در رابطه مفهومی تباین معنایی، واژگان متباین در یک حوزه معنایی می‌توانند مؤلفه معنایی یک مفهوم باشند؛ برای نمونه مؤلفه‌های [+ سبز بودن] و [+ زرد بودن] برای مفهوم «برگ» مؤلفه‌هایی شناخته شده و نشان‌دار هستند.

1. directional opposition
2. symmetrical opposition
3. connotational opposition
4. gradable opposition
5. complementary opposition
6. complete opposition/ antonymy
7. semantic contrast
8. antipodal contrast
9. orthogonal contrast
10. serial contrast
11. cyclical contrast

بررسی مؤلفه‌های معنایی واژه هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم

قوامی رازی

- در همه سطح زمین چون هنر خامه تو باد خاکی گهر و آتش آب‌آور نیست
(قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۱۳)

بیت بالا از قصیده‌ای در مدح امیری صاحب‌طرف و اظهار گله و طلب صلح برگزیده شده است. هنر در همنشینی و رابطه التزام با «خامه ممدوح» ویژگی قلم وی برشمرده شده و مؤلفه معنایی [+ لازم قلم ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده است. «لاینز» نیز در روش تحلیل مؤلفه‌ای خود از رابطه التزام در ساخت نحوی جمله‌ها و محتوای گزاره‌ای آنها سود برده است (Lyons, 1995: 113).

(مؤلفه‌های معنایی [+ ویژگی ممدوح] را در (قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۴)، [+ نقش‌گویی] را در (همان: ۲۶)، [+ فضل و کمال] را در (همان: ۴۰)، [+ خوب‌سیرتی] را در (همان: ۴۱) و [+ مانند کتب‌خانه] را در (همان: ۱۶۳) ببینید.)

امیرمعزی

- گر عالم هنر ز بهاری شود بدیع زیباتر از رخ تو به عالم بهار نیست
(معزی، ۱۳۱۸: ۹۲)

«عالم هنر» ترکیبی است که در آن هنر با کاربرد هنری زبان، در حوزه زبان ادبی به عالمی تشبیه شده که می‌تواند با بهاری بدیع شود. بنابراین، مؤلفه معنایی [+ عالم‌گویی] برای هنر برقرار شده است.

- شاها تو را خدای هنر داد و بخت نیک زیرا که بخت نیک بود مایه هنر
(همان: ۲۱۴)

در مصرع نخست هنر با رابطه التزام مسبب و برآمده از دهش خدای دانسته شده و مؤلفه معنایی [+ خدادادی بودن] برای مفهوم هنر شناسانده شده است. در مصرع دوم، نیز در ژرف‌ساخت سخن جمله «بخت نیک مایه هنر است» دیده می‌شود که دارای

گشتاری حافظ معنی^۱ (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۹۶) است: «مایه هنر بخت نیک است.» مؤلفه معنایی [+ مایه گرفتن از بخت نیک] برای هنر برقرار شده است.
- چو دین و عقل و هنر داد شاه عالم را به عالم اندر ازو تازه کرد فتح و ظفر (همان: ۲۷۷)

این بیت از قصیده‌ای که «در فتح سمرقند به دست ملک‌شاه» سروده شده، برچیده شده است. در مجموعه متباینی از ویژگی‌های خدادادی ممدوح، {دین، عقل و هنر}، مؤلفه جامع [+ ویژگی خدادادی ممدوح] برای عضوهای دارای تباین خطی (از گونه مدور) این مجموعه نشان‌دار شده و مفهوم هنر نیز از این مؤلفه بهره گرفته است.
- بی دانش و هنر نتوان ملک یافتن دولت به هیچ کس ندهد ملک رایگان (همان: ۵۲۷)

هنر با رابطه التزام مسبب ملک یافتن دانسته شده و با مؤلفه معنایی [+ لازمه ملک یافتن] نشان‌دار شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [+ انسان‌مانندی] را در (همان: ۱۸)، [+ دانش] را در (همان: ۳۵)، [+ دانش دینی] را در (همان: ۳۹)، [+ مسبب آرایش دهر] و [+ مسبب سامان یافتن ملک] را در (همان: ۴۰)، [+ ویژگی ستور] را در (همان: ۵۴)، [+ خداآفریده بودن] را در (همان: ۷۹)، [+ جنگاوری] را در (همان: ۸۸)، [+ دلیری و مردانگی] را در (همان: ۱۰۴)، [+ مانند موجودی دارای چشم] را در (همان: ۱۱۱)، [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۱۳۷)، [+ مسبب نامداری مرد] را در (همان: جا)، [+ رفیق و مدارا] را در (همان: ۱۷۶)، [+ به‌سان تخم کشت‌کاری] را در (همان: ۱۸۹)، [+ مسبب سامان یافتن اسباب شاهی] را در (همان: ۲۰۵)، [+ برآمدن از نام ممدوح] و [+ برآمدن از نام و نامه ممدوح] را در (همان: ۲۲۵)، [+ انسان‌مانندی] و [+ ستایش‌گر کفایت ممدوح] را در (همان: ۲۳۹)، [+ لازم طبع ممدوح] را در (همان: ۲۵۹)، [+ مانند اسب] را در (همان: ۳۰۷)، [+ شاعری] و [+ ستوده شدن با نظم شعر] را در (همان: ۳۸۵)، [+ برآمدن از جهد] و [+ مسبب مرتبه و فایده] را در (همان: ۳۹۸)، [+ برآمدن از آفرینش یزدان] و [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۴۱۳)، [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۴۱۸)، [+ مانند جامه] را در (همان: ۴۴۰)، [+ برج‌مانندی] را

1. meaning preserving transformation

در (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۱۱)، [+ مسبب داشتن گنج و سپاه و مملکت] و [+ لازمۀ کامران‌شدن] را در (همان: ۶۴۲)، [+ برآمدن از گوهر ممدوح] را در (همان: ۶۶۷)، [+ جمال‌داشتن] را در (همان: ۷۳۹) و [+ سرومانندی] را در (همان: ۷۵۵) ببینید.

سوزنی سمرقندی

- هنر و آهوی ارباب هنر بر دل او شد پدیدار از آنگونه که شیر از آهو (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۷۸)

هنر در تقابل کامل با آهو (= عیب) قرار گرفته و مؤلفه معنایی [+ کمال و بی‌نقصی] شرط کافی و ممیز این تقابل نشانه‌گذاری شده است.

- ز امتحان تو شده اهل هنر عاجز هنر نموده به تو عاجزی و ممتحنی (همان: ۳۵۰)

در مصرع نخست مفهوم هنر با مؤلفه معنایی مشخصی نشان‌دار شده است. در مصرع دوم، هنر با کاربرد هنری زبان به انسانی عاجز و محنت‌زده در برابر ممدوح مانند شده و مؤلفه معنایی [+ انسان‌گونگی] برای هنر نشان‌دار شده است. همچنین در ژرف‌ساخت^۱ سخن جمله «هنر در برابر تو عاجز و ممتحن است» دیده می‌شود که مسند و مؤلفه معنایی [+ عاجزی و ممتحنی در برابر ممدوح] برای هنر برقرار شده است. «ژرف‌ساخت در واقع نمود نحوی انتزاعی جمله است» (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۲۰). افزون بر روساخت^۲ «که در تعبیر معنایی نقشی بر عهده دارد... روابط دستوری موجود در ژرف‌ساخت نیز همان‌هایی هستند که معنی را تعیین می‌کنند» (چامسکی، ۱۳۹۰: ۱۵۲). جمله‌های گشتاری «دارای بیش از یک تفسیرند و در سطح گشتاری (ولی نه در سطوح دیگر) بازنمودی چندگانه دارند» (چومسکی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). «ژرف‌ساخت روابط دستوری اسناد^۳، تغییر^۴ و جز آن را به دست می‌دهد» (چامسکی، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

(مؤلفه‌های معنایی [+ ویژگی ممدوح] را در (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۰۰)، [+ گنج‌گونگی] را در (همان: ۱۶۱)، [+ سروگونگی] را در (همان: ۱۶۲)، [+ ویژگی ممدوح] و

1. deep structure
2. surface structure
3. predication
4. modification

[+ لازم خداوند] را در (سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۱۶۷)، [+ مرکب‌گونگی] و [+ تنها برای ممدوح زین شدن] را در (همان: ۱۶۷)، [+ تزئین‌شدن با ذات ممدوح] را در (همان: ۱۸۰)، [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۱۹۶)، [+ آسمان‌گونگی] را در (همان: ۲۱۱)، [+ مُلک‌گونگی] را در (همان: ۲۱۲)، [+ سپهرگونگی] را در (همان: ۲۲۵)، [+ مسبب فخر نمودن] و [+ لازمۀ گرویدن دیگران] و [+ کمال و بی‌نقصی] را در (همان: ۲۲۸)، [کان‌گونگی] را در (همان: ۲۴۶)، [+ مسبب عزت] را در (همان: ۲۶۵) و [+ حریف ممدوح بودن] را در (همان‌جا)، [+ بنات‌گونگی] و [+ لازم قلم ممدوح] را در (همان: ۳۲۳)، [+ انسان‌گونگی] را در (همان: ۳۲۷) و [+ دارای فنون‌بودن] و [+ شاعری] را در (همان: ۴۹۱) ببینید.

سنایی غزنوی

- تا بود شاه فلک را ذنب و رأس کمر تا بود مرد هنر را محل از فضل و حسب
باد بی‌نحس همه‌ساله به گردون شرف کمر رأس و محل تو شده رأس و ذنب
(سنایی، ۱۳۸۱: ۷۱)

«شاه فلک» استعاره مصرّحه از خورشید است. شاعر بلندمرتبگی ابدی (تا هنگامی که خورشید در ذنب و رأس قرار می‌گیرد) را برای ممدوح آرزو می‌کند. «اهل علوم غریبه گویند دو عقده که بنام عقدتان نامیده‌اند در جهان سماوات وجود دارد که یکی را رأس نامند که دلالت بر سعادات دارد و دیگر ذنب که دلالت بر نحوست دارد» (سجّادی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۹۹۵؛ مصفی، ۱۳۵۷: ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰). واژه هنر با رابطه التزام، مسبب فضل و حسب به شمار رفته است. مؤلفه‌های معنایی [+ موجب فضل] و [+ موجب حسب = بزرگی] برای هنر نشان‌دار شده است.

- چون ذات هنر نیست در اوصاف تو عیبی چون فعل خرد نیست در اعمال تو عاری
(سنایی، ۱۳۸۱: ۳۱۰)

نداشتن عیب، وجه‌شبهی است که از مشبّه‌به هنر برگرفته شده است. مؤلفه [+ بی‌عیبی] برای مفهوم هنر نشان‌دار شده است.

- ز آینه روی را هنر باشد گرچه پشتش پر از گهر باشد
(همان، ۱۳۲۹: ۸۷)

این بیت و ابیات بازپسین از مثنوی حدیقه الحقیقه سنایی است. واژه هنر با هم‌معنایی در بافت مقید، مفهوم خاصیت و فایده یافته و با مؤلفه معنایی [+ خاصیت و فایده] نشان‌دار شده است.

- علم خواندی نگشتی اهل هنر جهل از این علم تو بسی بهتر
(سنایی، ۱۳۲۹: ۳۱۷)

این بیت را سنایی درباره جاهلی که عالم پنداشته می‌شود («فی الجاهل یظنّ العالم»)، سروده و مفهوم علم را در تقابلی ضمنی با مفهوم هنر به کار برده است؛ گویا هنر را بینشی خجسته پنداشته است که میوه درخت علم است. بنابراین مؤلفه معنایی [+ بینش‌مندی] شرط کافی و ممیّز میان علم و هنر نشان‌گذاری شده است.

- بر در قصر شاه دین‌پرور از پی نام و ننگ و کسب هنر
تیغ‌داران چو نیزه و چو سنان همه برجسته و ببسته میان
(همان: ۵۰۴)

واژه هنر در همنشینی با واژه «کسب» قرار گرفته و مؤلفه معنایی [+ اکتسابی بودن] در اثر مجاورت و انتقال معنایی برآمده از آن، برای مفهوم هنر نشان‌دار شده است. (مؤلفه‌های معنایی [+ گراییدن به‌سوی مردان] و [+ موجب زیور باطن] را در (سنایی، ۱۳۸۱: ۱۶۰)، [+ زیبایی] را در (همان: ۱۷۴)، [+ ویژگی شمشیر] را در (همان: ۱۸۱)، [+ شعر] را در (همان: ۲۰۲)، [+ سپهر‌گونگی] را در (همان: ۲۶۴)، [+ ویژگی شاعر] را در (همان: ۲۹۴)، [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۶۳۰)، [+ ویژگی شاعر] را در (همان: ۶۳۲)، [+ کمال و بی‌نقصی] را در (سنایی، ۱۳۲۹: ۹۷)، [+ سخن‌دانی] را در (همان: ۱۰۷)، [+ فضل و کمال] را در (همان: ۱۵۱)، [+ ویژگی کره اسب] را در (همان: ۱۶۰)، [+ روح‌مانندی] را در (همان: ۲۲۹)، [+ دین] را در (همان: ۲۴۸)، [+ خداشناسی] را در (همان: ۲۹۹)، [+ ویژگی اهل علم] را در (همان: ۳۱۵)، [+ فضل و کمال] را در (همان: ۳۲۹)، [+ خاصیت و ویژگی] را در (همان: ۳۶۰)، [+ مزیت و حسن آدمی] را در (همان: ۳۸۶)، [+ زینت مرد] را در (همان: ۳۹۰)، [+ ویژگی جهان‌دیدگان] را در (همان: ۴۵۴)، [+ لزوم پاسبانی‌شدن با خرد] را در (همان: ۴۹۹)، [+ ملوک‌رانی به‌جد] را در (همان: ۵۷۸)، [+ عدل] را در (همان: ۵۸۷)، [+ فضل و کمال] را در (همان: ۶۰۶)، [+ ویژگی ممدوح] را در (همان: ۶۲۶)، [+ ویژگی شاعر] را در (همان: ۶۳۲).

(۷۰۸)، [+ سخن‌سنجی] را در (سنایی، ۱۳۸۱: ۷۱۸)، [+ مسبّب شادی جان] را در (همان: ۷۲۵) و [+ مسبّب بی‌ارزش شدن نزد مردمان] را در (همان: ۷۴۲) ببینید.

انوری ابیوردی

- عالی‌سخن به حضرت عالی‌نسب شتافت صاحب‌هنر به درگه صاحبقران رسید (انوری، ۱۳۷۶: ۱۵۲)

این بیت در مدح «مجدالدین ابوالحسن عمرانی» سروده شده است. واژه شامل و عام هنر با هم‌معنایی تقریبی برابر با سخن دانسته شده است. بنابراین مفهوم هنر با مؤلفه معنایی [+ سخن] نشان‌دار شده است.

- ای زمان تو بی‌تناسخ نفس کبک را داده در هنر بازی (همان: ۴۷۷)

تناسخ نفس یعنی انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر که گونه‌هایی دارد. یکی از گونه‌های تناسخ نفس، انتقال نفس از حیوانی پس از مرگ به حیوان دیگر است؛ خواه این انتقال از حیوانی اخسّ به اشرف باشد، خواه برعکس آن (سجّادی، ۱۳۷۹: ۱۶۵). این بیت از قصیده‌ای در مدح «سلطان اعظم، سنجر بن ملک‌شاه» برچیده شده است. هنر ویژگی شاخص باز در برابر کبک دانسته شده و در حوزه معنایی جانورشناسی با مؤلفه معنایی [+ ویژگی شاخص باز در برابر کبک] شناسانده شده است.

- تا دامن دل به دست عشق توست صد گونه هنر در آستین دارد (همان: ۸۰۲)

با هم‌معنایی‌ای از گونه بافت مقید، هنر در معنا و با مؤلفه [+ خاصیت‌وفایده] به کار رفته است.

(مؤلفه‌های معنایی [+ ویژگی نظم شاعر] را در همان: ۶، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۲۲، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۳۷، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۶۰، [+ کوی‌مانندی] را در همان: ۷۳، [+ به‌سان شاخه‌ای در باغ سخن] را در همان: ۹۷، [+ ویژگی شاعر] را در همان: ۱۴۲، [+ مانند شویی بی‌جفت] را در همان: ۱۴۶، [+ آفتاب‌مانندی] را در همان: ۱۴۷، [+ سخن‌وری] را در همان: ۱۷۵، [+ سخن‌وری] را در همان‌جا، [+ سپهرگونگی] را در همان: ۱۹۶، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۲۰۰، [+

مقیم‌بودن در بغداد] را در سجّادی، ۱۳۷۹: ۲۱۳، [به‌سان پرورنده‌ای مهربان] را در همان: ۲۱۹، [مسبّب معروف‌شدن ممدوح] را در همان: ۲۲۳، [شاعری] را در همان: ۲۲۵، [مسبّب شهرت ممدوح] را در همان: ۲۹۰، [به‌سان انسانی ذی‌روح] را در همان: ۲۹۲، [مسبّب مشهورشدن ممدوح] را در همان: ۲۹۵، [لازم طبع ممدوح] و [شرف یافتن از خدمت طبع ممدوح] را در همان: ۳۷۰، [لازم قلم ممدوح بودن] را در همان: ۳۸۵، [فضل و کمال] را در همان: ۳۹۸، [فضل و کمال] را در همان: ۴۲۰، [جنگاوری] را در همان: ۴۳۰، [به‌سان فال‌جویی بودن] را در همان: ۴۳۲، [ویژگی ممدوح] را در همان: ۴۶۱، [گوهرمانندی] را در همان: ۴۷۰، [کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۵۴۷، [به‌سان موجودی دارای چشم] را در همان: ۶۳۰، [مزیت و حُسن] را در همان: ۶۵۳، [عود ماندی] را در همان: ۶۵۴، [اکتسابی‌بودن] و [مسبّب رنج و اندوه] را در همان: ۶۵۵، [کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۶۸۷، [ویژگی لازم روباه و شیر] را در همان: ۷۴۲، [مسبّب پیشی‌گرفتن] را در همان: ۷۵۵، [سخن‌وری] را در همان: ۹۶۱ و [به‌سان آفتاب بودن] را در همان: ۹۹۴ ببینید).

فلکی شروانی

- تا به هنر نژاد تو، ز آرش و جم درست شد

نام نمانده در هنر، تخمۀ سام و زال را (فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۱۹)

شاعر هنر را در همنشینی با «نژاد ممدوح» به کار برده و با رابطه‌ی التزام هنر را لازم آن دانسته است. مؤلفه‌ی معنایی [لازم نژاد ممدوح بودن] در مصرع نخست برای هنر نشان‌دار شده است. در مصرع دوم، واژه‌ی هنر با هم‌معنایی در بافت مقید در معنا و با مؤلفه‌ی [دلآوری] شناخته شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [به‌سان شاعری دیوان‌پرداز] را در فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۳۹، [مانند گنجوری برای ممدوح] را در همان‌جا، [انسان‌گونگی] و [خیره‌شدن از رای ممدوح] را در همان: ۵۰، [ویژگی ممدوح] را در همان: ۷۵، [مصحف‌گونگی] و [سنجیده‌شدن با طبع ممدوح] را در همان: ۷۶ ببینید).

خاقانی شروانی

- از نیم شاعران هنر من مجوی از آنک

ناید همی ز آهن بدگوهر آینه

(همان: ۵۷۵)

با هم معنایی از گونهٔ ضمنی در بافت سخن، واژهٔ هنر دارای مؤلفهٔ معنایی [+ شاعری] شده است.

- نه نه ما را هنری نیست که گردون شکنیم

خویشتن چند به فتراک هنر بر بندیم؟ (فلکی شروانی، ۱۳۴۵: ۷۱۱)

این بیت از ترکیب‌بندی است که شاعر در مرثیهٔ فرزند خویش، رشیدالدین، سروده است. «گردون» صفتی است که دارای اشتقاق صفر^۱ (شقاقی، ۱۳۹۴: ۲۳) است؛ یعنی صفتی است به معنی گردنده و بدون آن که با پسوند یا پیشوندی درآمیزد، تغییر مقولهٔ صرفی داده و به جای اسم خود (موصوف آسمان) به کار می‌رود.^(۶) گردون شکستن یعنی شکافتن آسمان و بر آسمان پیروز شدن. هنر در مصرع نخست با رابطهٔ التزام لازمهٔ دست یافتن بر آسمان پنداشته شده و با مؤلفهٔ معنایی [+ لازمهٔ پیروزی بر آسمان] نشان‌دار شده است؛ گرچه شاعر خود را از چنین هنری بی‌بهره یافته است و از آسمان حیل‌ساز ناله سرداده است. در مصرع دوم نیز هنر با کاربرد هنری زبان به شکار بندِ پشتِ زین اسب (= فتراک) تشبیه شده و مفهوم هنر با مؤلفهٔ [+ فتراک‌گونگی] در حوزهٔ زبان ادبی شناسانده شده است. شاعر چنان در رثای فرزند خویش دل‌شکسته است که خویشتن را درآویخته از هنر می‌بیند، نه هنرمند!

(مؤلفه‌های معنایی [+ کمال و بی‌نقصی] را در خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰، [+ جنگ] را در همان: ۲۱۴، [+ لازمهٔ معرکه (= ستیزه‌جویی)] را در همان: ۳۶۲، [+ مانند طفلی بی‌مادر] را در همان: ۴۰۷، [+ ویژگی زنبور و مور] را در همان: ۴۴۳، [+ فضل و کمال] را در همان: ۴۶۴، [+ سروگونگی] را در همان: ۵۰۱، [+ به‌سان الهه‌ای آسمانی] را در همان: ۵۱۷، [+ به‌سان فرمان‌روا] را در همان: ۵۱۸، [+ فضل و کمال] را در همان: ۵۵۶، [+ چراغ‌گونگی] را در همان: ۷۰۴، [+ مانند موجودی گریان] را در همان: ۷۰۵، [+ سخن‌وری] و [+ مسبب نرسیدن روزی] را در همان: ۷۱۲، [+ فضل و کمال] را در همان: ۷۱۴، [+ فضل و کمال] را در همان: ۷۱۵، [+ مانند موجودی جان‌دار] و [+ ویژگی جان ممدوح] را در همان: ۷۱۸، [+ روشنایی خورشید] را در همان: ۷۷۵، [+ مانند ستارگان] و [+ شرط ممکن وزارت] را در همان: ۱۰۴۴، [+ مانند باغ] را در همان: ۱۱۷۸، [+ مسبب دردسر دیدن] را در همان: ۱۱۸۰،

[+ ویژگی سیّاره عطارد] را در خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲۷۶، [سوختن پروانه و شمع برای هم] را در همان: ۱۲۹۱، [ناسازگاری با نیک‌بختی] را در خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۹۲ ببینید).

نظامی گنجه‌ای

- چو بر شاه آفرین کرد آن هنرمند جوابش داد کای گیتی خداوند
(نظامی، ۱۳۸۵: ب: ۵۵)

هنرمند، وصف معرفی برای شاپور نقّاش است. بنابراین، هنر با هم‌معنایی ضمنی در معنی نقّاشی به کار رفته و دارای مؤلّفه [نقّاشی] شده است.

- جمالش را که بزم‌آرای عیدست هنر اصلی و زیبایی مزید است
(همان: ۷۰)

این بیت در وصف خسرو، از زبان شاپور، در گفت‌وگو با شیرین است. هنر اصلِ جمالِ بزم‌آرای خسرو برشمرده شده و زیبایی هم افزون بر جمال وی گزارش شده است. شاعر تقابلی میان «جمال و زیبایی» برقرار کرده است؛ گویا در متن‌های کهن فارسی جمال، هم بر زیبایی سیرت و هم بر زیبایی صورت دلالت کرده و هر آن چیزی بوده که مایه آراستگی و زینت‌بخشی می‌شده است (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل جمال؛ انوری، ۱۳۸۶: ذیل جمال). در ژرف‌ساخت سخن، مسند و مؤلّفه معنایی [+ اصلی برای جمال ممدوح] برای مفهوم هنر برقرار شده است.

- عالم را زیر و زیر کرده‌ای تا تویی آخر چه هنر کرده‌ای؟
(نظامی، ۱۳۸۵: ه: ۹۲)

بیت از «داستان پیرزن با سلطان سنجر» در منظومه مخزن‌الاسرار برچیده شده که در آن داستان پیرزن از بیداد پروریدن سنجر برآشفته است. هنر در بافت مقید سخن هم‌معنا با دادگری به کار رفته و با مؤلّفه [+ دادگری] در حوزه سیاست مدن (حکمت عملی) مفهوم‌دار شده است.

- گر سفر از خاک نبودی هنر چرخ شب و روز نکردی سفر
(همان: ۱۶۹)

این بیت از مقاله نوزدهم مخزن‌الاسرار، «در استقبال آخرت» برگزیده شده است.

هنر در بافت مقید سخن در معنی حُسن به کار رفته و با مؤلفه معنایی [+مزیت و حُسن] شناسانده شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [+کمال و بی‌نقصی] را در نظامی، ۱۳۸۰: ۲۴۰، [+ویژگی شاعر] را در همان: ۲۵۶، [+سرپوشیدگی با بخت] را در همان: ۳۵۳، [+مسبب برتری] را در نظامی، ۱۳۸۵الف: ۳۸، [+لازم مردم گوهری بودن] را در همان: ۵۵، [+فضل و کمال] را در همان‌جا، [+مسبب مدارا کردن با خردمند] را در همان: ۸۵، [+سخن‌وری] را در همان: ۱۰۹، [+مزیت و حُسن] را در همان: ۲۲۶، [+سگه‌مانندی] را در همان: ۲۲۸، [+گیاه‌گونگی] را در همان: ۲۹۲، [+اکتسابی بودن] را در نظامی، ۱۳۸۵ب: ۴۱، [+انسان‌گونگی] را در همان: ۵۲، [+کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۱۸۹، [+سنگ‌تراشی] را در همان: ۲۱۹، [+خودبین نبودن] را در همان: ۴۳۵، [+یاری‌گر ارسطو] و [+مسبب دولت‌مندی] و [+مسبب دولت‌خدایی] را در نظامی، ۱۳۸۵ج: ۸۷، [+ویژگی ارسطو] را در همان: ۸۸، [+کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۹۰، [+ویژگی ممدوح] را در همان: ۲۴۱، [+لازمه داشتن جایگاه شایسته] را در همان: ۲۵۶، [+سیاست] را در همان: ۴۸۰، [+دُرچ‌مانندی] را در نظامی، ۱۳۸۵د: ۲۴، [+کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۲۹، [+لازمه سرفرازی فرزند] را در همان: ۴۵، [+شجاعت و دل‌آوری] را در همان: ۵۳، [+فضل و کمال] را در همان: ۵۷، [+رفق و دل‌نوازی] را در همان: ۱۹۳، [+مانند انسانی شرمسار] و [+تظلم و دادخواهی] را در نظامی، ۱۳۸۵ه: ۸۹، [+لازمه عقل] و [+دادگری] را در همان‌جا، [+ویژگی سگ] را در همان: ۱۰۳، [+کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۱۲۵، [+مهارت و توانایی] را در همان: ۱۳۴، [+کمال و بی‌نقصی] و [+دین] را در همان: ۱۴۲، [+فضل و کمال] را در همان: ۱۵۰، [+محتوای کتاب] را در همان: ۱۵۵، [+شکرمانندی] و [+کمال و بی‌نقصی] را در همان: ۱۶۳، [+بازبسته‌پسندیده شدن] را در همان: ۱۷۵، [+مسبب پاک‌سازی خاک زمین] و [+فضل و کمال] را در همان‌جا، [+لازم طبع بودن] را در همان: ۱۷۶، [+فضل و کمال] و [+محتوای خواندنی کتاب‌ها] را در نظامی، ۱۳۸۵: ۳۰، [+کمال و بی‌نقصی] و [+فضل و کمال] را در همان‌جا، [+مسبب بی‌دولتی] را در همان: ۴۸، [+مسبب خوشبختی] و [+لازمه پادشاهی] را در همان: ۸۶، [+فضل و کمال] را در همان: ۱۸۳، [+خوبی] و [+ویژگی خرد] را در همان: ۱۸۹، [+شرط لازم برای آدمی] را در همان: ۱۹۸، [+لازمه

چاره‌گری و تدبیر در کارها] را در نظامی، ۱۳۸۵: ۲۱۸، [+ لازمه همسرگزینی] را در همان: ۲۲۰ و [+ به‌سان کشتزار] را در همان: ۳۶۰ ببینید).

اکنون همه حوزه‌های معنایی و مؤلفه‌های برساننده این حوزه‌های معنایی که از مطالعه مفهوم هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم هجری به دست آمده، در جدول زیر بازنموده می‌شود^(۷):

جدول تمام‌نمای حوزه‌های معنایی و مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم:

عشق	عرفان	زیست‌بوم‌شناسی	کیهان‌شناسی	دین	جانورشناسی	انسان‌شناسی	جنگ	نقد اجتماعی	اخلاق و خلق و خوی	صناعت	زیبایی‌شناسی	مدح	حکمت عملی				زبان ادبی
													سیاست	مثنی	تدبیر منزل	تدبیر نفس	
سوختن پروانه و شمع برای یکدیگر	مسبب شادی جان	مقیم‌بودن در بغداد	لازمه پیروزی بر آسمان	دانش دینی	ویژگی ستور	گراییدن به‌سوی مردان	جنگاوری (۲)	مسبب بی‌ارزش شدن نزد مردمان	فصل و کمال (۲۰)	دانش	خداآفریده بودن	ویژگی ممدوح (۱۶)	مسبب آرایش دهر				نقش‌گونه‌گی
			روشنایی خورشید	دین، (۲)	ویژگی گره آسب	مزیت و حسن آدمی	دلیری و مردانگی	به‌سان شوی بی‌چفت	خوب‌سیرتی	شاعری (۴)	مایه گرفتن از بخت نیک	لازم قلم ممدوح	مسبب سامان یافتن ملک				مانند کتب خانه

نتیجه‌گیری

پس از تبیین روابط مفهومی و استخراج مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر در شعر قرن ششم و دست‌بندی این مؤلفه‌ها در حوزه‌های معنایی گوناگون، پانزده حوزه معنایی برای مفهوم هنر رخ می‌نماید. نخستین و گسترده‌ترین حوزه معنایی در چهارچوب نمونه‌های این پژوهش، حوزه معنایی زبان ادبی است. شاعران قرن ششم با شگردهای ادبی تشبیه و استعاره مکنیه تخیلیه مفاهیم ادبی را برای هنر برقرار کرده‌اند. این نکته با سطح ادبی سبک شعر در آن روزگار، رابطه معناداری دارد. گونه‌های جماد، نبات و حیوان، عالم و اجرام سماوی، صورت‌های فلکی و باورهای آسمانی، همچنین اشیای محسوس پیرامونی و مفاهیم معقول، همگی، کارمایه شاعران مضمون‌پرداز در باز نمودن مفهوم هنر قرار گرفته‌اند. دومین رده از حوزه‌های معنایی مفهوم هنر به حوزه معنایی حکمت عملی اختصاص یافته است. در این حوزه معنایی هنر با انتظام فردی و اجتماعی مفهوم‌گذاری شده و مفهوم مفید بودن در حوزه حکمت عملی برای آن پی‌ریزی شده است. حوزه معنایی مدح، سومین حوزه گسترده مفهوم هنر در شعر قرن ششم است. در این حوزه معنایی هنر ویژگی ممدوح و لازم طبع و گوهر وی دانسته شده، همچنین شهرت و جمال ممدوح برآمده از هنر گزارده شده است. مبالغه‌ها و غلوهای شاعران قرن ششم از این نیز در گذشته و هنر در برابر شکوه ممدوح کوچک نموده شده؛ تا بدان جای که ارزش خود را از جوار ممدوح برگرفته است. حوزه معنایی زیبایی‌شناسی از مؤلفه‌های معنایی گوناگونی سامان یافته؛ چنان‌که هنر ویژگی خداوند و برگرفته از ذات آفرینش‌گر خداوند برشمرده شده است. همچنین جمال داشتن، زیبایی و خوبی سه مؤلفه معنایی هستند که هنر را امر زیبا مفهوم‌گذاری کرده‌اند. هنر همچنین از یک سو با گوهر و نژاد و از سوی دیگر با جهد و کسب در پیوند گزارش شده است. مؤلفه‌های معنایی کمال و بی‌نقصی، خاصیت، فایده و مزیت و حُسن چیزی، مفهوم عامی را در حوزه زیبایی‌شناسی برای هنر نشان‌دار کرده‌اند. افزون بر این مؤلفه‌ها، هنر با نگرشی تقدیرگرایانه با بخت و پیشانی‌نوشت هنرمند دارای ارتباط پنداشته شده، همچنین در رویکردی مخاطب‌مدار و مصرف‌گرا، بازبسته پسندیده‌شدن از سوی مخاطب برشمرده شده است. فنون صناعت که در تاریخ زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر نیز جایگاهی ویژه دارند، با مؤلفه‌های دانش،

شعر و شاعری، سخن و سخن‌وری، نقاشی، سنگ‌تراشی و محتوای کتاب‌ها (= نوشته‌های مکتوب) شناخته شده‌اند و مفهوم هنر را در حوزه معنایی صنعت نشان‌دار کرده‌اند. در این حوزه معنایی، مفهوم هنر همچنین با مؤلفه‌های ویژگی اهل علم، ویژگی نظم شاعر و ستوده‌شدن با نظم شعر شناسانده شده است. در حوزه معنایی اخلاق و خلق‌وخوی هنر فضل و کمال برشمرده شده و مؤلفه‌های معنایی برقرار شده برای مفهوم هنر در این حوزه، طیفی از خصایل نیکوی فردی و اجتماعی را دربرگرفته است. افزون بر این مفاهیم مستحسن در حوزه‌های معنایی گوناگون، هنر مسبب رنج و اندوه و ناکامی نیز برشمرده شده و در حوزه نقد اجتماعی با نگرشی منفی مفهوم‌گذاری شده است. جنگاوری و دلاوری، لازمه معرکه و ویژگی شمشیر، مؤلفه‌هایی هستند که حوزه معنایی جنگ را بر ساخته‌اند. در حوزه معنایی انسان‌شناسی هنر شرط لازم برای آدمی، مزیت و حسن آدمی و ویژگی فیلسوفی مانند ارسطو برشمرده شده که به سوی مردان می‌گراید و این مؤلفه با معنای ریشه‌شناختی واژه هنر (= نر نیک) تناسبی نیز دارد. هنر ویژگی جانوران نیز دانسته شده و در حوزه معنایی جانورشناسی، ویژگی ستوران، پرندگان، درندگان و حشرات دانسته شده است. در حوزه معنایی دین، مفهوم هنر با مؤلفه‌های معنایی دین و دانش دینی، مسبب نشان‌داری دین و خداشناسی نشان‌گذاری شده و در حوزه معنایی کیهان‌شناسی در پیوند با جهان، آسمان، خورشید و سیاره عطارد مفهوم‌دار شده است. در حوزه معنایی زیست‌بوم‌شناسی، بغداد جای اقامت هنر گزارده شده و سوختن پروانه و شمع برای یکدیگر، نیز مؤلفه‌ای معنایی است که در حوزه معنایی عشق برای مفهوم هنر در شعر قرن ششم برقرار شده است. سرانجام در حوزه معنایی عرفان، هنر مسبب شادی جان شناسانده شده است. از این پانزده حوزه معنایی و مؤلفه‌های برساننده آن‌ها چنین برمی‌آید که مفهوم هنر در سروده‌های شاعران قرن ششم، طیف‌های گسترده‌تری از گفتمان زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر داشته و نظریه معنی‌شناسی مفهومی سازه‌ها و حوزه‌های گوناگون مفهوم هنر را بیش از آن‌چه پنداشته می‌شود، بازنموده یا تأیید کرده است.

پی‌نوشت

۱. چهارچوب نظری معنی‌شناسی مفهومی با طرح مؤلفه‌های معنایی و روش کاربردی آن،

- برآمده از کاوش‌های انتقادی و اجتهادی نویسنده در گذار سالیان است و کارمایه نویسنده در پژوهش‌هایی از این دست خواهد بود (بعونه تعالی).
۲. مطرح شدن معانی و مفاهیم در ساختار یک حوزه شناختی به ساحت بلاغی زبان نیز راه یافته است (Lakoff and Turner, 1989: 103).
۳. برای آگاهی بیشتر از چندمعنایی و رویکردهای زبان‌شناسان به این مقوله، بنگرید به: Brown, 2005: 742.
۴. تقابل دوسویه که عنوان تقابل متقارن برای آن شایسته‌تر می‌نماید (زیرا دوسویگی را در هر گونه تقابلی می‌توان یافت)، گونه‌ای از تقابل است که میان واژگانی با قطب‌های مثبت و منفی روی می‌دهد، ولی قطب‌های متقارن با یکدیگر وجه سلبی و دفعی ندارند؛ در کنار هم و در دوسوی یک قضیه محقق می‌شوند؛ مانند جفت‌واژگان «دخل/ خرج» (هزینه/ زندگی)، «زدن/ خوردن» (دعاکردن)، «بدهکار/ طلبکار» (قرض گرفتن).
۵. تقابل کامل رابطه‌ای مفهومی است که میان واژگانی با قطب‌های سالبه و دافعه یکدیگر برقرار می‌شود، به گونه‌ای که قطب‌های متقابل نمی‌توانند همراه با هم محقق شوند؛ برای نمونه «زنده/ مرده»، «خاموش/ روشن»، «نشسته/ ایستاده».
۶. برخی از واژگان دارای اشتقاق صفر (مانند گردون) را گاهی استعاره و گاهی کنایه از آسمان گزارش کرده‌اند. این گونه واژه‌ها را استعاره یا کنایه نباید گزارش کرد، زیرا برآمده از رخدادی صرفی هستند که در زبان خودکار روی داده و مجازی در محور همنشینی و انتقال طبقه‌تصریفی^۱ واژگانی ترکیبی، مانند موصوف و صفت یا مضاف و مضاف‌الیه به یکدیگر به شمار می‌روند.
۷. شماره درون پرنتر در کنار برخی از مؤلفه‌های معنایی جدول تمام‌نما، نشان‌گر شمارگان تکرار آن‌ها در جامعه آماری پژوهش است.

منابع

- انوری ابیوردی (۱۳۷۶) دیوان انوری، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، شرکت علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن (سرور استار) (۱۳۸۶) فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد) چاپ پنجم، تهران، سخن.
- چامسکی، نوام (۱۳۹۰) زبان و ذهن، ترجمه کوروش صفوی، چاپ پنجم، تهران، هرمس.
- چومسکی، نعام [انوام چامسکی] (۱۳۷۴) ساخت‌های نحوی، ترجمه احمد سمیعی، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی (۱۳۷۵) دیوان خاقانی (۲ جلد) ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران، مرکز.
- (۱۳۸۲) دیوان خاقانی شروانی، به کوشش و تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ هفتم، تهران، زوآر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۷) لغت نامه (لوح فشرده) تهران، دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، محمد و دیگران (۱۳۹۳) فرهنگ توصیفی نحو، تهران، علمی.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۳) فرهنگ معارف اسلامی (۳ جلد) چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۳۷۹) فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سنایی، مجدودبن‌آدم (۱۳۲۹) حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سپهر.
- (۱۳۸۱) دیوان حکیم سنایی، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، به‌اهتمام پرویز بابایی، تهران، آزادمهر.
- سوانه، پیر (۱۳۹۱) مبانی زیبایی‌شناسی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران، ماهی.
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸) دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، به تصحیح دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، امیرکبیر.
- شقایق، ویدا (۱۳۹۴) فرهنگ توصیفی صرف، تهران، علمی.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۴) فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- (۱۳۹۰) درآمدی بر معنی‌شناسی، چاپ چهارم، تهران، سوره‌مهر.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳) دستور زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، مرکز.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴) دستور مفصل امروز، چاپ دوم، تهران، سخن.
- فلکی شروانی، حکیم نجم‌الدین محمد (۱۳۴۵) دیوان فلکی شروانی، به‌اهتمام و تصحیح شهاب طاهری، تهران، کتابخانه سنایی.
- قوامی رازی، شرف‌الشعرا بدرالدین (۱۳۳۴) دیوان قوامی رازی، به تصحیح و اهتمام محدث‌آرموی،

تهران، چاپخانه سپهر.

لیکاف، جورج و جانسون، مارک (۱۳۹۵) فلسفه جسمانی (ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشه غرب) (۲جلد) ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، چاپ دوم، تهران، آگاه.

لیکاف، جورج (۱۳۹۵) قلمرو تازه علوم شناختی (۲جلد) ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران، آگاه.
مصفا، ابوالفضل (۱۳۵۷) فرهنگ اصطلاحات نجومی همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

معزی، امیرالشعرا محمدبن عبدالملک نیشابوری (۱۳۱۸) دیوان معزی، به کوشش عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیته.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۵) شعر و هنر، تهران، شرکت سهامی ایران چاپ.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰) دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، چاپ هفتم، تهران، فروغی.

----- (الف ۱۳۸۵) اقبال‌نامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

----- (ب ۱۳۸۵) خسرو شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

----- (ج ۱۳۸۵) شرف‌نامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

----- (د ۱۳۸۵) لیلی و مجنون، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

----- (و ۱۳۸۵) هفت‌پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

----- (ه ۱۳۸۵) مخزن‌الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش
دکتر سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، قطره.

Aristotle (1995) *The Complete Works of Aristotle*, The revised oxford translation, Jonathan Barnes (ed.) 6th printing, Princeton, Princeton University Press.

Brown, Keith (ed.) (2005) *Encyclopedia of Language and Linguistics*, 2nd ed, Oxford, Elsevier.

Bussmann, Hadumod (2006) *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, Gregory Trauth & Kerstin Kazzazi (trans, & eds.) London and New York, Routledge.

Cruse, David Alan (1986) *Lexical Semantics*, Cambridge, Cambridge University Press.

Crystal, David (2008) *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 6th ed, Singapore, Blackwell Publishing Ltd.

- Lakoff, George and Turner, Mark (1989) More than Cool Reason, a Field Guide to Poetic Metaphore, Chicago and Londo, The University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1987) Women, Fire and Dangerous Things, What Categories Reveal about the Mind, Chicago and Londo, The University of Chicago Press.
- Leech, Jeoffery Neil (1980) Explorations in Semantics and Pragmatics, Amsterdam, John Benjamind B.V.
- (1985) Semantics, The Study of Maning, 2nd ed, Harmondsworth, Penguin Books.
- Lyons, John (1979) Semantics, Vol, 2, Cambridge, Cambridge University Press.
- (1995) Linguistic Semantics, An Introduction, New York, Cambridge University Press.
- (1996) Semantics, Vol, 1, New York, Cambridge University Press.
- Malmkjær, Kirsten (ed.) (2002) 2nd ed, The Linguistic Encyclopedia, London & NewYork, Routledge.
- Plato (1997) Complete Works, John M, Cooper (ed.) Indianapolish, Hackett Publishing Company, Inc.
- Searle, John Rogers (1979) Expression and Meaning, Studies in the Theory of Speech Acts, New York, Cambridge University Press.
- (1983) Intentionality, An Essay in the Philosophy of Mind, Cambridge, Cambridge University Press.
- Ullmann, Stephen (1963) The Principles of Semantics, Oxford, Basil Blackwell.